

جایگاه ژئوپلیتیکی خلیج فارس در فرایند جهانی شدن (با تاکید بر نقش آمریکا)

محمد اخباری^۱

عضو هیات علمی گروه جغرافیا، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

مهرداد قهرمانی

کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۶/۲۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۱۱

چکیده

هدف پژوهشی در این تحقیق عبارت از: بررسی ژئوپلیتیکی منطقه خلیج فارس و تاثیر پدیده جهانی شدن بر روند سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه خلیج فارس و نیز بررسی تاثیر پدیده جهانی شدن بر سیاست خارجی، امنیت، حاکمیت ملی و عدم همگرایی در این حوزه است. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی و با ابزارهای گردآوری، مانند کتابخانه و اسناد انجام شده است. باید گفت، سیاست جهانی شدن برای کشورهای منطقه، تهدیداتی را ایجاد کرده و فشار این پدیده در عرصه‌های مختلف، یکسری تغییرات رفتاری را در میان حکام و مردم این منطقه، موجب شده است. ساختار سیاسی داخلی هر یک از این کشورها به همراه مشکلات فیمابین آنها، از یکسو و تهدیدات سیاسی و امنیتی که بر اثر جهانی شدن به وجود آمده است از سوی دیگر، لزوم تجدید نظر حکام این کشورها در حل مشکلات بخش اول را در جهت مقابله با تهدیدات بخش دوم، ضروری می‌سازد. با توجه به وحدت جغرافیایی و همگونی اسلامی منطقه خلیج فارس، چنانچه کشورهای ایران، عراق و عربستان به عنوان مثلث استراتژیک این منطقه، بتوانند سازوکارهای جهانی شدن را با توجه به الگوی سازمان‌های منطقه‌ای در قالب یک ناحیه همگرا در بیاورند، اقتصاد و فرهنگ کشورهای منطقه از فروپاشی نجات پیدا کرده و به تبع آن حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز هیچ توجیهی نخواهد داشت.

واژگان کلیدی: جهانی شدن، خلیج فارس، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، بررسی ژئوپلیتیکی.

مقدمه

خلیج فارس با مساحتی حدود ۲۹۵۰۰ مایل مربع، یکی از مناطق استراتژیک جهان است که اهمیت آن از گذشته مورد توجه ملل مختلف قرار گرفته است. این منطقه به عنوان محل تلاقی تمدن‌های بزرگ خاور باستان، به دلیل دارا بودن ذخایر غنی انرژی به ترتیب با حجمی معادل ۶۳٪ و ۲۸/۵٪ از کل ذخایر شناخته شده نفت و گاز دنیا به دلیل وجود تنگه استراتژیک هرمز، همواره به عنوان گلوگاه منابع عظیم انرژی با موقعیت سوق‌الجیشی منحصر به فرد، بی تردید از مهم‌ترین مناطق استراتژیک اقتصادی، سیاسی و نظامی دنیا محسوب می‌گردد.

باتوجه به این خصوصیات، منطقه خلیج فارس همواره تحت تاثیر سیاست‌هایی همچون سیاست جهانی شدن قرار گرفته است. باید گفت، سیاست جهانی شدن برای کشورهای منطقه، تهدیداتی را ایجاد کرده و فشار این پدیده در عرصه‌های مختلف، یکسری تغییرات رفتاری را در میان حکام و مردم این منطقه، موجب شده است. ساختار سیاسی داخلی هر یک از این کشورها به همراه مشکلات فیما بین آنها، از یکسو و تهدیدات سیاسی و امنیتی که بر اثر جهانی شدن به وجود آمده است از سوی دیگر، لزوم تجدید نظر حکام این کشورها در حل مشکلات بخش اول را در جهت مقابله با تهدیدات بخش دوم، ضروری می‌سازد.

تمامی هشت کشور حوزه خلیج فارس در اواخر نیمه دوم قرن بیستم و در اوائل قرن بیست و یکم، حرکت خود را جهت اصلاح ساختار داخلی قدرت با سرعت‌های مختلف آغاز نمودند. از جمله این اصلاحات می‌توان به برگزاری انتخابات گوناگون، جایگزینی اندیشه‌های نوین به جای تفکرات سنتی، گسترش رسانه‌های ارتباطی و سرمایه گذاری وسیع در زمینه اطلاعات و فناوری و... اشاره نمود. حال با توجه به حرکت‌های فوق، می‌توان گفت: «تاثیر عمده‌ای که جهانی شدن در منطقه خلیج فارس عارض نموده، نتیجه واگرایی و ایجاد بحران‌های اجتماعی و فرهنگی در بین کشورهای این منطقه حساس و استراتژیک بوده است و روشن است که اختلال عمده‌ی در این منطقه، توسط دول صاحب قدرت، هدفی جز توجیه حضور بلند مدت آنها و تسلط بی چون و چرا بر منابع غنی انرژی در خلیج فارس را در بر ندارد».

هر کدام از مناطق دنیا، از جنبه‌های مختلف دارای اهمیت خاص خود می‌باشند، به گونه‌ای که یکی از لحاظ اقتصادی حائز اهمیت بوده و دیگری از لحاظ سیاسی و نظامی و... اما مناطقی نیز هستند که مجموعه‌ای از توانمندی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... یک جا در آنها متمرکز شده و از اعتبار ویژه‌ای برخوردار هستند. یکی از آن مناطق منطقه خلیج فارس است که مبنای پژوهش محقق نیز قرار گرفته است. به نظر محقق علت اعتبار این منطقه عبارت است از:

۱. در نیم قرن اخیر، بدون تردید، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپولیتیک و محاسبات استراتژیک بوده است.
۲. حوزه خلیج فارس به علت وجود ذخایر عظیم نفت و گاز و گذرگاه تنگه هرمز و نیاز جهان صنعتی به این ذخایر از موقعیت ژئوپولیتیکی خاصی در عرصه بین الملل برخوردار است.

۳. هر یک از عمده تمدن‌های جهانی به نحوی متأثر از این محدوده آبی بوده و کشورهای پیرامونی آن نیز در پویه تاریخ در جایگاه استفاده از این گوهر آبی منافع بسیاری را نصیب خود نموده اند.

۴. خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است.

۵. حرکت چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه وابسته است.

۶. با توجه به دگرگونی‌های عمیق و جاری در سطح بین‌الملل، جنگ‌ها و درگیری‌های دو دهه اخیر، انقلاب اسلامی ایران و مخالفت با روند صلح اعراب و اسرائیل، می‌توان ادعا کرد که در قرن بیست و یکم، این منطقه به صورت مهم‌ترین کانون توجه نگرش‌ها و محاسبات استراتژیک مبدل خواهد شد.

۷. منطقه خلیج فارس مهم‌ترین توان‌مندی منطقه جهت اجرای طرح جهانی شدن می‌باشد.

۸. خلیج فارس عامل پیوند سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا است.

سوالات تحقیق پیش رو بر اساس مجهولاتی است که در ذهن محقق شکل گرفته و به دنبال کشف و پاسخی برای پی بردن به آن می‌باشد. سوالات تحقیق به شرح زیر می‌باشند:

۱. نتایج اصلی توسعه جهانی شدن در منطقه خلیج فارس چیست؟

۲. امنیت پایدار خلیج فارس در گرو چه عواملی است؟

۳. عامل اصلی بر سر راه اتحاد منطقه‌ای و عدم همگرایی در منطقه خلیج فارس چیست؟

فرضیات تحقیق

بحران هویت و مشروعیت و تضعیف فرهنگ‌های محلی و ملی از نتایج اصلی جهانی شدن در منطقه خلیج فارس می‌باشد.

۱. امنیت پایدار خلیج فارس، بومی و نشأت گرفته از پتانسیل‌های موجود در منطقه است.

۲. عامل اصلی عدم همگرایی و واگرایی منطقه خلیج فارس، حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به تبع آن نقض استقلال کشورهای منطقه می‌باشد.

در این پژوهش، فرایند انجام تحقیق، بر اساس روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، دیدگاه‌ها و تئوری‌های موجود در زمینه جغرافیای سیاسی و ژئوپلتیک و روش‌های قابل استفاده در روش‌شناسی تحقیق از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. در نهایت، نتیجه‌گیری، مهمترین بخش این پژوهش با توجه به داده‌های گردآوری شده و نتایج به دست آمده، مورد تجزیه و تحلیل و تدوین قرار گرفته است.

مفهوم جهانی شدن

جهانی شدن فرآیندی است که از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و با نوگرایی و توسعه سرمایه داری هم زمان بوده و از همان زمان تأثیرات آن روبه فزونی بوده است، اما اخیراً شتابی ناگهانی در آن پدیدار شده است. جهانی شدن یک فرایند متأخر است که با سایر فرایندهای اجتماعی نظیر فراصنعتی شدن و فرانوگرایی یا شالوده شکنی سرمایه داری همراه است. امروزه دنیا در معرض تحولات گوناگون جهانی شدن از جمله ظهور صنایع جهانی

ارتباطات، رشد شرکت‌های چند ملیتی، تأثیر بازارهای مالی جهانی، گرم شدن سیاره زمین و اقدامات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر قرار گرفته است. عوامل فوق به ایده جامعه جهانی اهمیت خاصی بخشیده‌اند. از سوی دیگر جهانی شدن پدیده بسیار پویایی است. عواملی که در زیر به آنها اشاره خواهد شد از دو جهت ارزشمند هستند. اول اینکه پویایی جهانی شدن در آنها نهفته است و دوم اینکه شرایط محیطی ناشی از آن فرصت را برای ایفای نقش مؤثرتر بازیگران کوچک و بزرگ فراهم می‌سازد.

۱. شکاکیت و انتقادپذیری مدرنیته: اگر جهانی شدن، پسامدرنیته یا چیز دیگری تلقی شود در هر دو صورت وضعیت مشابهی حاصل می‌شود، چرا که در این صورت مسئله فرآیند انتقال از مدرنیته به چیز دیگری مطرح می‌شود و این انتقال به خودی خود پدیده‌ای پویا می‌باشد.

۲. یکی از مهم‌ترین عوامل محرکه جهانی شدن، نظام سرمایه‌داری است. اما نظام سرمایه‌داری از یک خصوصیت بنیادین برخوردار است که عبارت است از ویران‌سازی و نوسازی دائم.

۳. کثرت فلسفی و کثرت جهان‌بینی‌ها که نقطه مقابل مدرنیته و اندیشه‌های جهان‌وطنی می‌باشد.

در انتهای قرن بیستم با توجه به بازیگری فعال ایالات متحده در قرن بیستم و فروپاشی شوروی، شاهد هژمونی کامل آمریکا هستیم که موجب شد، سیاست‌های جهانی شدن، هر چه بیشتر در راستای منافع این کشور باشد. از انقلاب اول علمی - فنی که با اختراع چرخ آغاز شده تا به امروز، تحولات جهانی، چنین بزرگ، پرشتاب و تاثیرگذار نبوده است. به همین دلیل، جهانی شدن را مهم‌ترین نقطه عطف تاریخ بشری خوانده‌اند.

به نظر رابرتسون، جهانی شدن یک فرایند اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جهانی شدن به معنی تجربه متفاوتی از زمان و فضا در جهان معاصر است و از دیدگاه فشرده‌گی زمان-فضا می‌باشد (خسروی و دیگران، ۱۳۸۲، ص ۸۲). جهانی شدن روندی اجباری است و پروسه‌ای است که خود به خود انجام می‌گیرد. شکل‌گیری جامعه‌ی ملل در سال ۱۹۱۹ میلادی و امضای منشور ملل متحد در ۱۹۴۵ میلادی نقطه عطفی در جهانی شدن محسوب می‌شود.

گرایش دولت‌ها در اتحادیه‌های مختلف فراملی، مانند جنبش عدم تعهد، کنفرانس اسلامی، سازمان کشورهای صادرکننده نفت، به وجود آمدن اروپای متحد و ادغام پولی یورو در ۱۱ کشور اروپایی، همه قدم‌هایی بود که در راه پروسه جهانی شدن برداشته شده است. بعد اقتصادی جهانی شدن باعث کنترل دولت‌ها شده و به نقل و انتقالات مالی و فناوری را کاهش می‌دهد و به تعامل میان ملت‌ها می‌افزاید و رقابت سرمایه را از محدوده‌های جغرافیایی خاص خارج نموده و در سطح جهان، بی‌قید و شرط و فراگیر می‌کند و نظام‌های منطقه‌ای جدی را شکل می‌بخشد (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۰، ص ۱۵۷).

آثار جهانی شدن را در تمام ابعاد زندگی انسانی می‌توان دید. تمام نظام‌های فکری، الگوهای جافتاده سیاسی، شیوه کار و تولید صنعتی، آرایش طبقات اجتماعی، الگوهای آموزشی، مفهوم امنیت ملی، کار فکری و تخصصی و هزاران موضوع دیگر با چالشی عظیم روبرو شده‌اند. در اواخر قرن بیستم شاهد ساختار جدیدی در اقتصاد جهانی هستیم که می‌توان از آن به عنوان سرمایه‌داری جهانی نام برد که سبب شده تعاملات اقتصادی، نگاه به توسعه و برنامه‌ریزی به

گونه‌ای دیگر باشد. در این مقاله سعی شده تا زوایای مختلف این جریانات و نتایجی که به آن‌ها منجر شده است را مورد بررسی قرار دهیم.

ژئوپلیتیک عصر نوین (۲۰۰۰-۱۹۸۹) که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و اتحاد جماهیر شوروی، ژئوپلیتیک نیز دچار تحول شده و از آن ساختار قبلی خود خارج گردید و نظرات و سیاست‌های جدیدی در عرصه جهانی پدیدار شد و با فروپاشی شوروی، آمریکا سعی دارد که خود را تنها الگوی به رسمیت شناخته شده قدرت در جهان معرفی نماید و به نوعی، تقابل در این دوره، به جای دو قطبی سابق جهان به اصطلاح متمدن (غرب) و جهان سوم شروع گردید و این عصر، اندیشه‌های ژئوپلیتیک خاص خود را دارد و از ویژگی‌های آن می‌توان به مواردی چون، در هم ریخته شدن سیستم بسته ی دو قطبی دوران جنگ سرد، تلفیق ژئوپلیتیک و ژئواکونومی، نظریه پردازی تاکید بر برتری لیبرال دموکراسی غرب و تغییر الگوی مبارزه قدرت، میان جهان پیشرفته غرب و جهان سوم یا کشورهای در حال توسعه، اشاره نمود (حیدری، ۱۳۷۸، ص ۷).

ژئوپلیتیک انتقادی (در آستانه قرن ۲۱ میلادی)

اگر همه تحولات جهانی را به طور دقیق و همه جانبه، مورد کنکاش قرار دهیم و ویژگی‌های ژئوپلیتیک دوره‌های گذشته را با دقت بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در همه آن‌ها بر نقش عوامل جغرافیایی به صور مختلف تاکید شده است و به نوعی به تمرکز گرایی توجه می‌شود اما در ژئوپلیتیک انتقادی، قضیه تاحدودی متحول شده است. هرچند هنوز، پیرامون ژئوپلیتیک انتقادی و جایگاه و مفهوم آن، قدری ابهام وجود دارد و مثل نظریه‌های قبلی ژئوپلیتیک، برای همه به طور واضح قابل فهم نیست و دیدگاه‌های هیجان انگیزی از جهان ارائه می‌دهد، اما با نظریه‌های پسامدرنیسم و پساساختارگرایی، پیوندهایی وجود دارد و برای فهم بهتر کلمات دشوار و پیچیده آن باید با نظریه‌های پسامدرنیسم و میان مدرنیسم و پساساختارگرا نیز آشنا بود. ژئوپلیتیک انتقادی، رویکردی است که وجود توپوگرافی فضایی میان جهان اول و جهان سوم، شمال و جنوب را رد می‌کند و تاکید آن بر ناپایدار بودن این گونه هویت‌های پرسپکتیو و توجه فزاینده به ژئوپلیتیک است. ژئوپلیتیک انتقادی، چارچوب‌ها و جریانات، تخیلات و ابهامات را (برای مقایسه) کنار هم می‌نهد. این رویکرد از چارچوب‌های سازمان دهنده پرسپکتیو گونه، دوری می‌گزیند و موضوعی را که قرار است بشناسد، تضعیف می‌کند (میرحیدر، ۱۳۷۹، ص ۳۸۶).

به طور کلی ژئوپلیتیک انتقادی بر پایه اندیشه پست مدرنیته استوار گردیده و مثل آن، متوسل به ساخت شکنی بوده و همه ساخت‌های فکری و عملی گذشته را نفی نموده و قدم در به چالش کشاندن مفاهیم سنتی جغرافیا در برداشت‌های ژئوپلیتیکی برداشته و به جای تاکید بر نقش عوامل جغرافیایی بر سیاست، به نقش تصورات سیاست‌مداران و بازیگران در جهان می‌پردازد و دیدگاه‌های پوزیتیویسم را رد نموده و بر دیدگاه‌هایی همچون پلورالیسم - انسانگرایی - گفتمان و جامعه مدنی، تاکید می‌کند (حیدری، ۱۳۷۸، ص ۷).

موقعیت جغرافیایی خلیج فارس

خلیج فارس در ۲۴ تا ۳۰ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ تا ۵۶ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد. خلیج فارس امروزی، بخش کوچکی از گستره آبی پهناوری است که در روزگاران قدیم، دریای پارس

نامیده می‌شد، زیرا در گذشته دریای پترس تمامی دریای مکران (عمان) و بخشی از اقیانوس هند را تا حدود رود سند در بر می‌گرفته است.

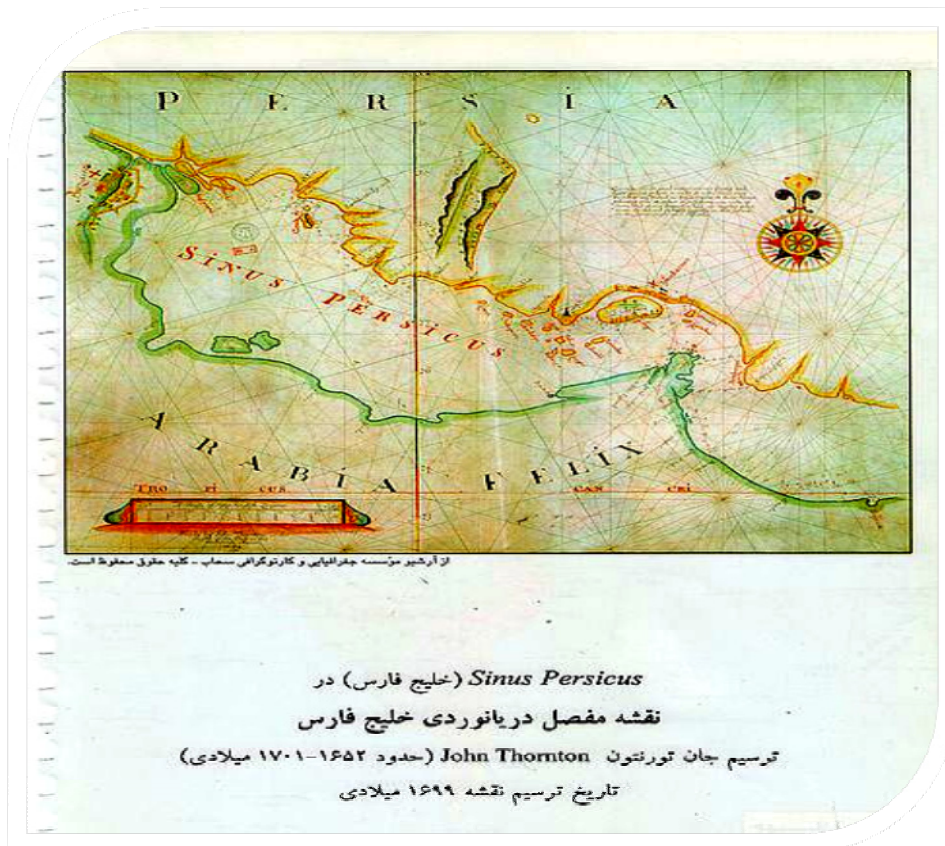
نام خلیج فارس امروزه به آبراهی اتلاق می‌شود که در امتداد دریای مکران (عمان) قرار گرفته و با کشورهای باستانی ایران و کشورهای عربستان، کویت، قطر، امارات، بحرین، عمان و عراق مرز آبی مشترک دارد. از آنجایی که از یک سو ایران بیشترین مرز مشترک آبی را در خلیج فارس دارد و از سوی دیگر در تشکیل تمدن باستانی این منطقه نقش اصلی را ایفا کرده است و همچنین در طول تاریخ، کنترل و فرامانروایی دریای پارس نزد ایرانیان بوده است، از این رو ایران به عنوان میراث‌دار اصلی این منطقه محسوب می‌شود و بارزترین مشخصه آن نیز نام این پهنه آبی است که به نام ایرانیان در طول سه هزار سال گذشته ثبت شده است. متاسفانه کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس مانند (بحرین، قطر، کویت، امارات متحده عربی و...) اغلب قراردادی، کوچک و جدیدالتاسیس هستند و مرزهای کشورشان به وسیله اراده و خواست کشورهای استعماری جهان تقسیم بندی و تعیین شده است.

خلیج فارس به لحاظ موقعیت استراتژیک و منابع طبیعی سرشار آن، از دوران گذشته تا به امروز مورد توجه دولت‌ها و ملت‌ها بوده و بسیاری از سلاطین و پادشاهان از همان زمان‌های کهن، به موقعیت اقتصادی آن نظر داشته‌اند که از آن جمله، حمایت پادشاهان پارت از گسترش بازرگانی در این منطقه بوده است. پارت‌ها دو راه تجاری را تحت کنترل داشتند که یکی از آن دو، راهی بوده که از کنار فرات و از آسیای صغیر و سوریه و بین النهرین شمالی به سمت خلیج فارس گسترده بوده است (میخائیلوویچ دیاکونوف، ۱۳۸۰، ص ۵۴). داریوش، پادشاه هخامنشی، برای گسترش بازرگانی در ایران دستور داد کانال سوئز ایجاد شود تا کشتی‌های بازرگانی بتوانند از طریق دریای پارس و از دریای سرخ به مصر و مدیترانه راه یابند.



شکل شماره ۱ - خلیج فارس

منبع: سایت مرکز مطالعات خلیج فارس



شکل شماره ۲ - نقشه تاریخی خلیج فارس

منبع: سایت مرکز مطالعات خلیج فارس

تحلیل ژئوپلیتیکی خلیج فارس در فرایند جهانی شدن

اهمیت ژئوپلیتیک خلیج فارس

این یک واقعیت است که کشورهای حاشیه خلیج فارس به دلیل این که درآمدهای اصلی کشورشان در گرو صادرات نفت و دلارهای نفتی است، به هیچ وجه منافع مشترکی با ملت‌هایشان ندارند و همین امر آن‌ها را به سمت سیستم‌های مطلقه و غیر دموکراتیک پیش می‌برد و عدم اتکای آن‌ها به ملت و مردمشان و عدم ثبات سیاسی باعث روی آوردن آن‌ها به ماجراجویی‌های نظامی و تسلیحاتی می‌شود. به همین دلیل شاید بزرگ‌ترین خریداران و مشتریان تسلیحات آمریکا، کشورهای نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس باشند. دست یافتن به برتری نظامی و استراتژیک در خلیج فارس که راه ورود به بخشی از آب‌های آزاد جهان و محل عمده ترانزیت نفت است در رأس استراتژی دریایی دولت‌های بزرگ و از طریق همکاری با کشورهای منطقه است و این‌ها نشان از ضرورت تأمین امنیت تجارت دریایی در خلیج فارس می‌باشد.

«ظهور افکار ناسیونالیستی مانند پان عربیسم، پان ترکیسم و پان ایرانیسم در دهه ۱۹۵۰ میلادی، منطقه را دچار چنان التهابی ساخت که تا دو دهه ادامه داشت. عدم کارایی بعضی از رهبران کشورهای منطقه و دور بودن آنان از نخبگان

و روشنفکران نیز از چالش‌های اصلی آن زمان بود. حکومت‌های اقتدارگرایی فردی، سلطنتی و خانوادگی و حتی قبیله‌ای نیز بیشتر نظام‌های سیاسی را دچار بحران مشروعیت ساخته است. این بحران سبب شکنندگی داخلی شده که بر اثر آن این کشورها به قدرت‌های بیگانه متکی می‌شوند و بدین ترتیب حضور بیگانگان در منطقه توجیه می‌شود. تک محصولی بودن اقتصاد کشورها و اتکای آن‌ها به صدور نفت و اقتصاد موازی، سبب وابستگی به قدرت‌های صنعتی و بی‌نیازی از همسایگان شده است. کشورهای غرب به‌خصوص آمریکا نیز در سایه این شرایط در صدند روند طبیعی اقتصاد منطقه را تخریب و پیوسته کشورهای منطقه را به دلارهای نفتی وابسته سازند. این سیاست عواید سرشاری را روانه کشورهای غربی و به ویژه آمریکا می‌کند. در این راستا کشورهای منطقه خلیج فارس درآمدهای نفتی را به سبب اختلاف‌های (مرزی و گاه قومی) و شرایط کلی حاکم بر منطقه، بار دیگر در راستای اهداف نظامی خود به سوی غرب روان می‌سازند» (سیمبر، ۱۳۸۵، ص ۸). از طرفی بحران‌های هویت، نابسامانی‌های اجتماعی، عدم کارایی و ناتوانی در رهبری جامعه در میان اعراب و بحران مشروعیت، اختلافات قومی، قبیله‌ای در داخل و نیز اختلافات سیاسی و مذهبی (و گاه فردی) در خارج و آسیب‌پذیری‌های زیاد در کشورهای منطقه، دست به دست هم داده تا کشورهای عرب منطقه، جزء ضعیف‌ترین مجموعه ملت‌ها - دولت‌ها در سطح جهان به حساب آیند. آمریکا نیز به دعوت کشورهای منطقه و با انگیزه و هدف حفظ امنیت و ثبات (خود و هم پیمانانش) در این منطقه حساس پا به این نقطه از جهان استراتژیک گذاشته و همواره خود را مسئول و حافظ منافع جهانیان در خلیج فارس می‌داند.

«شرایط داخلی در خلیج فارس به گونه‌ای است که زمینه هر گونه همکاری دو جانبه و چند جانبه میان کشورهای منطقه را از میان برده و این کشورها را برای کسب امنیت متوجه خارج نموده است. حضور مستقیم عامل بیگانه، خود پیامد اوضاع داخلی منطقه است و با اصلاح اوضاع داخلی می‌توان نقش عامل بین‌المللی را در این منطقه کاهش داد. بنابراین عامل اصلی ناامنی، بی‌ثباتی و حضور بیگانه، در مسائل و مشکلات داخلی منطقه نهفته و برآیند مستقیم عملکرد کشورهای منطقه است و ضرورتاً برای از میان بردن معلول، باید علت آن را از میان برد» (رنجبر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

«در خلیج فارس، امنیت و مشروعیت حوزه قدرت به قدری به دنیای بیرون از مرزها وابسته است که هر روز جابه‌جایی قدرت و تغییر ماهیت و جهت‌گیری‌ها، تابع منافع بین‌المللی است. عامل بیرونی با استفاده از ضعف داخلی، نقاط اختلاف را تشدید می‌کند و سیاست در خاورمیانه را هم‌سو با منافع بین‌المللی و نه منافع کشورهای منطقه شکل می‌دهد. ناهمگونی ساختارهای سیاسی هشت کشور خلیج فارس به همان اندازه که بر سیاست خارجی آن‌ها تأثیر می‌گذارد و بر همکاری‌های منطقه‌ای، به همان میزان نیز بر امنیت خلیج فارس تأثیر گذار است» (رنجبر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۵).

در کنار بحران‌های حادث شده اخیر، به نظر می‌رسد یکی از قوی‌ترین محرک‌های ایجاد روند نزدیک‌سازی این کشورها به یکدیگر در عصر جهانی شدن، مسئله‌ای به نام امنیت است. منطقه خلیج فارس، منطقه‌ای است که در آن مشکل امنیت به‌خوبی احساس می‌شود و در عمل باعث شده که تمامی این کشورها، علی‌رغم توانایی‌های روزافزون

نظامی خود، احساس امنیت کمتر یا احساس عدم امنیت نمایند. در نتیجه، همین ساختار نظامی این کشورها، نوعی منبع تهدید و بی‌ثباتی تلقی می‌شود. همان‌طور که دو جنگ اخیر منطقه، این موضوع را به وضوح نشان داد و نتیجه‌ای جز ویرانی کشورهای درگیر، پایمال نمودن سرمایه‌های منطقه و ترویج شک و سوءظن در منطقه را به دنبال نداشت.

اختلافات درونی میان کشورهای منطقه، یکی از مهم‌ترین عوامل ناامنی در منطقه است. این اختلافات هم در روابط ایران و اعراب و هم در روابط درونی اعراب مشهود است. روابط ایران و همسایگانش به شدت از اختلافات شیعه و سنی و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی رنج می‌برد. موارد دیگر اختلاف بر سر چیرگی و تسلط خلیج فارس بوده است که همواره میان ایران و عربستان و عراق (زمان حکومت رژیم بعثی عراق) نوعی رقابت وجود داشته است.

اختلافات ایران و امارات متحده عربی بر سر جزایر ابوموسی و تنب کوچک و تنب بزرگ، از قبل انقلاب تاکنون و پشتیبانی شورای همکاری خلیج فارس از ادعای امارات، از دیگر عوامل اختلاف به شمار می‌آید. البته اخیراً بر اثر قیام‌های مردمی در کشورهای عربی خلیج فارس، این مسئله از دستور کار شورای همکاری خلیج فارس خارج شده و در جلسه شورا بنا شد مشکلات از راه‌های دیپلماتیک با ایران حل شود. اختلاف درونی میان اعراب و اختلافات مرزی و مواضع ناهمگون در قبال مسئله رژیم اشغالگر قدس، از جمله مشکلات و موانع ساختاری در روابط اعراب است.

محیط امن، زمینه‌ساز توسعه و محیط نا امن، عامل عقب‌ماندگی است. در عین حال، توسعه، عامل اساسی در امنیت محیط و امنیت ملی به شمار می‌رود. بنابراین مسئله امنیت در خلیج فارس از موضوعات استراتژیکی است که ایران در منطقه با آن روبرو می‌شود. با در نظر گرفتن قدرت‌های خارجی و کشورهای منطقه و منافع متضاد و ناسازگار در منطقه بر پیچیدگی‌های امنیت در خلیج فارس افزوده می‌شود. حضور نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس، اشغال افغانستان و عراق، تأمین امنیت اعراب و پشتیبانی همه جانبه از رژیم صهیونیستی توسط آمریکا، از جمله مسائلی است که بر ابهام‌های معمای امنیت در خلیج فارس و منطقه می‌افزاید. اکنون با روند رو به رشد جهانی شدن در نظام بین‌الملل، ناامنی در یک منطقه و عدم توازن قدرت‌ها با توجه به موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود موجب ناامنی دیگر مناطق خواهد شد. این مسئله امنیت جهانی را نیز مورد پرسش قرار می‌دهد و تروریسم را تحقق می‌بخشد.

از دیگر موضوعات استراتژیک که ایران در منطقه با آن مواجه است، مسابقه تسلیحاتی است. پس از فروپاشی شوروی، استراتژی آمریکا مبتنی بر ایجاد توازن قوا در منطقه و جلوگیری از ظهور قدرت برتر، زمینه‌ساز مسابقه تسلیحاتی در منطقه بوده است. از دهه ۹۰ تاکنون، کشورهای منطقه ده‌ها میلیون دلار برای ساخت نیروهای مدرن نظامی جهت بازدارندگی و تهدید همسایگان خود هزینه کرده‌اند. خلیج فارس منطقه‌ای است که از نظر جذب سلاح‌های پیشرفته جنگی بسیار مستعد است و منطقه‌ای است که مخالفت‌های سیاسی موجود، به تداوم مسابقه تسلیحاتی منجر شده است. عنصر دیگری که در این جریان سهم دارد، هراس کشورهای شورای همکاری خلیج

فارس از برتری قدرت نظامی ایران پس از صدماتی است که در جریان جنگ خلیج فارس به ارتش عراق وارد کرده است (امیراحمدی، ۱۳۸۴، ص ۷۵).

آنچه که تا چند سال پیش، فضای ایجاد تفاهم امنیتی را در منطقه تیره و تار نموده بود و بعضی از آن‌ها تا به امروز نیز به قوت خود باقی است، شامل اختلافات مرزی امیرنشین‌ها با یکدیگر و همچنین ایران و امارات، سیاست‌های شورای همکاری در مقابل ایران و عراق، مذاکرات صلح خاورمیانه و روابط با رژیم صهیونیستی است که مانع از گسترش همکاری و تلاش برای ایجاد یک تفاهم و حرکت به سمت همگرایی منطقه‌ای بود. البته برخی از تحلیل‌گران معتقدند، تا زمانی که سه کشور اصلی این منطقه یعنی ایران، عراق و عربستان، به تحلیل امنیتی مشترکی نرسند، تامین امنیت در خلیج فارس به کشورهای فرا منطقه‌ای واگذار خواهد شد و لازمه این دخالت‌ها نیز ایجاد بحران‌های زودگذر، ایجاد زمینه‌های سوءظن در کشورهای منطقه و احیای اختلافات تاریخی و مسائلی از این قبیل در منطقه خواهد بود تا زمینه را برای حضور همه جانبه خود فراهم سازد (عزتی، ۱۳۸۰، ص ۸۷).

به هر حال مسئله مهم این است که حضور آمریکا و اسرائیل در منطقه یک واقعیت است و همان‌طور که برژنیسکی تأکید می‌کند: «لازم است همه کشورهای منطقه خلیج فارس این واقعیت مهم استراتژیک را درک کنند که ایالات متحده در خلیج فارس ماندگار است و استقلال و امنیت (انرژی) در منطقه جزو منافع حیاتی آمریکا به شمار می‌رود» (رنجبر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

دریک ارزیابی کلی می‌توان گفت ایالات متحده آمریکا در طول دو دهه اخیر، در منطقه خلیج فارس، با مسائل و پیچیدگی‌های فراوانی مواجه بوده و این مشکلات پس از وقایع سپتامبر و جنگ افغانستان به مراتب بیشتر شده است. دیپلماسی سنتی آمریکا در منطقه در نزدیکی با قدرت‌های مهم منطقه ای ایران، عراق و عربستان برای ایجاد موازنه قدرت در خلیج فارس کارایی خود را از دست داده است و این سه کشور با تردید و سوءظن نسبت به اهداف ایالت متحده در این بخش از جهان می‌نگرند. ضمن آنکه تهران، بغداد و ریاض خود را در معرض فشار و تهدیدهای پی در پی و واشنگتن احساس می‌کنند. گسترش دامنه نفوذ آمریکا درخلاء ژئوپلیتیکی موجود در آسیای غربی را می‌توان آغاز روندی دانست که آمریکایی‌ها برای «مداخله گرایي گسترش یابنده» در این بخش از جهان در پیش گرفته اند که اتخاذ این سیاست جدید در نظام بین المللی، به ثبات و امنیت در کشورهای این منطقه منجر نخواهد شد. می‌توان گفت که مشکلات سیاسی و امنیتی در طول دهه ۱۹۹۰ هم‌چنان در منطقه خلیج فارس تداوم یافت. به رغم حضور نظامی سنگین و گسترده ایالات متحده در این بخش از جهان تنش‌های موجود در خلیج فارس کاهش پیدا نکرد.

در هر صورت سیاست‌های بلند پروازانه آمریکا در مناطق گوناگون از جمله خلیج فارس، آسیای غربی، آسیای مرکزی و قفقاز با موانعی مواجه شده است و برای رسیدن به نتیجه، ناچار به همکاری و هماهنگی با قدرت‌های جهانی و کشورهای این مناطق خواهد بود و به ویژه جلب نظر افکار عمومی در مناطق یاد شده خواهد بود. باید گفت نظام بین المللی در مرحله گذار از وضعیت دو قطبی به تک قطبی و چند قطبی دچار رویدادها و تحولات زیادی شد که پژواک این دگرگونی‌ها بر خلیج فارس چشمگیرتر بوده است. در طول دو دهه اخیر قرن بیستم دو

جنگ مهم و سرنوشت ساز در منطقه خلیج فارس به وقوع پیوست که به نوبه خود برنظام بین‌المللی اثر گذار بود (مستوفی الممالکی، ۱۳۸۴، ص ۵۱).

در قرن بیست و یکم تداوم رقابت بر سر منابع انرژی در خلیج فارس، نقاط پیرامونی وحاشیه ای این منطقه از جمله افغانستان را در بر گرفته است. در صحنه این رقابت، ایالات متحده خود را یک ابر قدرت در مقیاس جهانی فرض می‌کند که سایر قدرت‌های درجه اول منطقه ای (روسیه، چین، ژاپن و اروپا) ناچار به همکاری با او هستند. همچنین سایر کشورهای دنیا، می‌بایست نظرات واشنگتن را در محاسبات خود ملحوظ کنند. بدیهی است که تداوم چنین پنداری باعث ایجاد تنش در سطح جهانی خواهد شد، چون در حالی که آمریکا قادر به اجرای سیاست‌های یک جانبه و دستوری خود در نظام بین‌المللی نیست، تلاش دارد خود را بدون حریف در جهان جلوه دهد و از این طریق منافع و ارزش‌های آمریکایی را گسترش و رواج دهد. وقایع و رویدادهای خلیج فارس در سال‌های اخیر مصادیق ناتوانی ذاتی آمریکا را در تعقیب این سیاست نشان داده است.

سیاست جهانی شدن برای کشورهای منطقه، تهدیدات مشابهی را ایجاد کرده است و فشار این پدیده در عرصه‌های مختلف، یکسری تغییرات رفتاری را در میان حکام و مردم این منطقه، موجب شده است. ساختار سیاست داخلی هر یک از این کشورها به همراه مشکلات فی‌مابین آن‌ها، از یکسو و تهدیدات سیاسی و امنیتی که بر اثر جهانی شدن به وجود آمده است از سوی دیگر، لزوم تجدید نظر حکام این کشورها در حل مشکلات بخش اول را در جهت مقابله با تهدیدات بخش دوم، ضروری می‌سازد. هر شش کشور منطقه خلیج فارس در دهه‌ی پایانی قرن بیستم و در آغاز قرن بیست و یکم حرکت خود را جهت اصلاح ساختار داخلی قدرت با سرعت‌های مختلف آغاز نمودند و به جرأت می‌توان از آغاز عصر جدیدی از تعاملات داخلی قدرت در این کشورها خبر داد. افزایش انتخابات مختلف، جایگزینی رهبران جدید به جای رهبران سنتی و در واقع تفکرات نوین به جای تفکرات کهنه، گسترش رسانه‌های جمعی و افزایش مطالبات مردم، از این روند جدید خبر می‌دهند.

تحقق امنیت، ثبات، دموکراسی و توسعه در منطقه است که مهمترین بازتاب‌های آن از سرگذراندن تهدیدهای منطقه‌ای، شیوع و بسط امنیت و ثبات در بعد منطقه‌ای و منطقه خلیج فارس، توجه ویژه به مسایل توسعه و اصلاحات در منطقه که به خودی خود تأثیرات خود را بر کاهش هزینه‌های تسلیحاتی این کشورها خواهد داشت و فرصت اصلاحات سیاسی را در کشورهای منطقه افزایش خواهد داد.

کشورهای شورای همکاری خلیج فارس باید بیش از هر زمان دیگر، سیاست‌های خود را در مورد نحوه تعامل با ایالات متحده آمریکا از سو و تقویت روابط خود با کشورهای بزرگ جهان همچون چین، روسیه، ژاپن و اتحادیه اروپا را از سوی دیگر هماهنگ کنند. همچنین بسیار حایز اهمیت است که این کشورها، تلاش خود را جهت خروج از اقتصاد تک محصولی افزایش دهند و با تنوع بخشیدن به منابع در آمدزای خود و تقویت توان تولیدی خود از افزایش قیمت نفت در این راستا کمال استفاده را ببرند و دامنه گزینه‌های اقتصادی خود را افزایش دهند. علاوه بر این، این کشورها باید برای تقویت روند اصلاحات سیاسی داخلی و سامان دادن به ساختار اجتماعی جدیدی در

روابط شهروند با دولت تلاش کنند. این تلاش‌ها باید بر اصل شهروندی و حقوق بشر و حاکمیت قانون استوار باشد. این راه حقیقی، تقویت وحدت ملی داخلی و بستن دروازه‌ها در مقابل دخالت‌های بیگانگان است. از میان عواملی که بیشترین تاثیر را روی منطقه خلیج فارس می‌گذارند وضعیت سیال و نامشخصی مشاهده می‌شود. نظام بین‌الملل مشخص و قابل اتکایی در سطح جهان وجود ندارد و می‌توان گفت به نوعی در حال شکل‌گیری است. در واقع سیستم بین‌الملل «و زیر سیستم‌های آنها، یعنی سیستم‌های منطقه‌ای» در حال طی یک مرحله انتقالی هستند. در نتیجه ماهیت و قواعد رفتاری حاکم بر آنها کاملاً مشخص نیست. در این مرحله که ساختار سیستم کاملاً شکل نگرفته و حالت انعطاف‌ناپذیری وجود ندارد، نه تنها بازیگران از آزادی عمل بیشتری برخوردار هستند، بلکه «نکته حائز اهمیت در همین امر نهفته است» آنها می‌توانند در فرآیند شکل‌گیری سیستم بین‌الملل موثر واقع شوند.

انقلاب ارتباطات و تکنولوژی، باعث شده سیستم بین‌الملل که در حال شکل‌گیری و فرآیند پویایی جهانی شدن است، به نقش آفرینی، مفهوم و جهت می‌دهد. در واقع مفهوم نقش آفرینی در همین امر نهفته است که خلیج فارس می‌تواند در خد خود - در شکل دهی به جهانی شدن، ارزش‌ها، هنجارها، قواعد و رویه‌های جهانی مؤثر باشد. یعنی از وضعیت انفعالی کنونی خارج و به بازیگر فعال و اثرگذار مبدل شود. مفهوم سخن در اینست که بر خلاف کشورها یا مناطق پیشرفته که به طور طبیعی همراه با فرآیند جهانی شدن پیش رفتند و در واقع به آن شکل دادند، خلیج فارس به لحاظ تجربه تاریخی متفاوت، باید در هماهنگ کردن خود با جهانی شدن و برای مؤثر واقع شدن در فرآیند شکل‌گیری جهانی نوین، برنامه‌ریزی بلندمدتی را آغاز کند این اثرپذیری و آسیب‌پذیری خلیج فارس را بالا برده است بر این اساس به اثبات یا رد فرضیات تحقیق می‌پردازیم در فرضیه اول که: بحران هویت و مشروعیت و تضعیف فرهنگ‌های محلی و ملی از نتایج اصلی، جهانی شدن در منطقه خلیج فارس به شمار می‌آید.

باید گفت که فقدان مشروعیت داخلی و در نتیجه ضعف داخلی کشورهای جنوبی خلیج فارس و عدم اتکای آنها به مردم از دو جهت منجر به آسیب وارد شدن به کشورهای منطقه می‌شود. اول این که زمینه‌های همکاری و همگرایی در بین کشورهای منطقه را از بین برده و باعث فاصله افتادن کشورها و موضع‌گیری آنها در قبال یکدیگر می‌گردد. و دوم این که موجب حضور دول قدرتمند جهت برقراری امنیت و پر کردن خلأ قدرت در این منطقه می‌شود. این امر باعث شد که: «در میان مناطق جهان سومی، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، تنها منطقه‌ای که با توجه به توانایی‌های بالقوه داخلی به شدت تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی بین‌المللی قدرت‌های بزرگ باقی ماند، منطقه خاورمیانه و بالخصوص خلیج فارس بود. از دیگر تاثیرات مهم جهانی شدن، مواجه کردن هویت‌های نوعی یعنی زبانی، قومی و فرهنگی است.

فرهنگ جهانی شده با استفاده از رسانه‌های جمعی به یکی از اصلی‌ترین ابزار در جهت افزایش آگاهی‌های عمومی و در نتیجه، تضعیف فرهنگ‌های محلی و ملی تبدیل شده است. در منطقه خلیج فارس، رسانه‌های جمعی نظیر اینترنت و ماهواره، تابوها و مقدسات فرهنگ‌های سنتی را به راحتی زیر پا می‌گذارند. جوامع در حال انتقال خلیج فارس، شاهد تغییرات اجتماعی هستند و مسئله هویت و شخصیت قومی، مذهبی، زبانی و ... و شکل‌گیری

گروه‌بندی‌های مشخص اجتماعی، اقتصادی، عقیدتی و ایدئولوژیک از جمله عوامل ایجاد چالش و تنش در این کشورها محسوب می‌شود. با گسترش توسعه جوامع خلیج فارس، پایگاه‌های سنتی به تدریج لرزان و سست می‌شوند. در جوامع فعلی، مفهوم شهروند جدید با مفهوم سنتی آن یعنی نوع قبیله‌ای و نژادی تفاوت دارد و برخورد میان این مفاهیم و مسئله دوگانگی بین شهر و قبیله از چالش‌های عمده این کشورها به شمار می‌رود.

درفرضیه دوم: امنیت پایدار خلیج فارس، بومی و نشأت گرفته از توان مندی‌های موجود در منطقه است.

در تایید این فرضیه باید گفت که «دستیابی به امنیت پایدار منطقه از طریق مشارکت جمعی کشورهای منطقه میسر می‌شود» و تامین امنیت در منطقه خلیج فارس با اتکا به توانمندی‌های جمعی میسر می‌گردد و بومی سازی امنیت مناسب ترین راه برای بازگشت ثبات و آرامش به منطقه خلیج فارس می باشد و جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان همسایه بالادستی خلیج فارس، یکی از موافقان این دیدگاه است. بنابراین تحقق این امر در گرو الزامات و پیش فرض‌های زیر می باشد:

۱- رویکرد همه جانبه به مقوله امنیت؛ مقابله با پدیده‌هایی مانند تروریسم، مستلزم اتخاذ رویکرد جامع و برنامه‌ریزی کلان است. حضور نظامی بیگانگان و استقرار پایگاه‌های نظامی در منطقه و افزایش نیروها، هرگز پاسخگوی اینگونه نیازهای امنیتی نبوده و نیست و تاریخ گذشته منطقه، این واقعیت را ثابت کرده است.

۲- بومی سازی امنیت؛ بومی سازی امنیت باید بر اساس همکاری و اعتماد متقابل در چارچوب‌های بین‌المللی شکل گیرد. در منطقه ما اثبات شده که حضور نیروهای فرامنطقه‌ای و مداخله آنها برای ایجاد رقابت ناسالم و مخدوش کردن روابط بین کشورها از خواسته‌های اساسی مداخله‌گران است.

۳- پرهیز از الگوهای ناهمخوان؛ احترام به فرهنگ و آیین کشورها، یک ضرورت برای ترویج هم زیستی است و اصرار بر ارایه الگویی خاص در این زمینه نابخاست. تحمیل، تزریق و تعمیم الگوهای ناهمخوان باعث به هم خوردن امنیت می‌شود.

۴- توجه به نقش و جایگاه بازیگران؛ ایران از برقراری صلح و امنیت استقبال می‌کند و کشورهای مسلمان باید از افزایش قدرت یکدیگر بخصوص ایران استقبال کنند.

درمجموع نظریه امنیتی آمریکا و هم‌پیمانان غربی این کشور در حوزه خلیج فارس مبتنی بر یک اصل است: «وابسته کردن کشورهای منطقه به قدرت بزرگ نمایی شده خود برای توجیه و تداوم حضور و سلطه بر منابع طبیعی و استراتژیک موجود ضروری است».

درفرضیه سوم: عامل اصلی عدم همگرایی و واگرایی منطقه خلیج فارس، حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به تبع آن نقض استقلال کشورهای منطقه می باشد.

باید گفت تغییرات و تحولات مداوم نظامی، سیاسی و بین‌المللی در خلیج فارس، همواره تمرکز و توجه جهانی را به این منطقه معطوف داشته است و این خود دلیل بر اهمیت فراروی این منطقه حساس برای جامعه بین‌الملل می‌باشد. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و سلطه‌گر، نه تنها کمکی به حفظ امنیت خلیج فارس نکرده بلکه موجب گسترش ناامنی منطقه شده است. آنها باید این حقیقت که ترتیبات امنیتی خلیج فارس بایستی توسط دولت‌های

حاشیه آن رقم زده شود، را بپذیرند و سرمایه انسانی و مادی ملت‌های خود و دیگران را بیش از این در منطقه به هدر ندهند.

در صورت اجماع منطقه‌ای برای تأمین امنیت و خروج نیروهای بیگانه از خلیج فارس و نقاط پیرامونی آن، قدرت هژمونی منطقه مورد نظر آمریکا که هم اکنون شکاف برداشته است با شکست کامل مواجه خواهد شد و کشورهای گرفتار سلطه آمریکا برای همیشه از این سلطه همه جانبه نجات خواهند یافت. اکنون منطقه خلیج فارس پس از مشاهده چند دهه تحولات و رویدادهای غم‌بار و تاسف‌بار، نیازمند نگرش و رویکرد جدیدی در برقراری ترتیبات مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی است و تحولات منطقه ثابت کرده است که حضور نیروهای فرامنطقه‌ای به هر بهانه‌ای که باشد، نه تنها موجب برقراری ثبات و امنیت در این منطقه نگردیده است، بلکه باعث گسترش روزافزون ناامنی، تفرقه و بروز مشکلات جدی در منطقه و ملت‌های آن شده است. امنیت و ثبات پایدار در منطقه صرفاً با همکاری کشورهای منطقه و بدون دخالت بیگانگان امکان‌پذیر خواهد بود و بنابراین عامل اصلی عدم همگرایی و واگرایی منطقه خلیج فارس، حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای و به تبع آن نقض استقلال کشورهای منطقه می‌باشد.

نتیجه‌گیری

جهان در دوران موسوم به جنگ سرد، به علت تقابل ایدئولوژیک و شکل‌گیری نظام دوقطبی، بر دو قلمرو ژئواستراتژیک بری و بحری متکی بوده و از آنجا که شالوده اصلی این قلمروها بر مبنای استراتژی‌های نظامی استوار بوده و به تبع آن مناطق خاصی شاهد درگیری‌های نظامی پی در پی ویران‌کننده بوده و از آن جمله مناطق می‌توان به حوزه خلیج فارس اشاره نمود که بیش از نیم قرن، عامل اصلی موازنه استراتژیک در دنیا بوده است و هم اکنون نیز به عنوان هارتلند انرژتی (قلب انرژی زمین) مطرح است و از اهمیت بسیار زیادی برخوردار می‌باشد. کشورهای این منطقه به طور سنتی، همواره عامل خارجی را مهم‌ترین عامل در ایجاد اختلال و ناامنی و عدم توسعه در سطوح مختلف در منطقه می‌دانند، در حالی که زمینه بروز همین اختلال و ناامنی و نیز دخالت‌های دائمی قدرت‌های خارجی را خود کشورهای حوزه خلیج فارس فراهم ساخته و دول خارجی نیز از این فرصت برای دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی شده خود و همچنین جهت حضور بلند مدت خود در این منطقه با روش‌های گوناگون، از وحدت منطقه‌ای جلوگیری کرده‌اند.

در دوران موسوم به جنگ سرد، حوزه خلیج فارس در قلمرو ژئواستراتژیک بحری قرار داشت و به منظور رسیدن به یک امنیت پایدار در منطقه دو کشور کلیدی یعنی ایران و عربستان سعودی توسط ایالات متحده آمریکا به عنوان مکمل‌های اساس استراتژی دریایی (بحری) در خاورمیانه انتخاب گشته و با همکاری همه جانبه و غیرقابل نفوذ خود، با آمریکا به یک ثبات استراتژیک قابل قبول رسیده بود، که از آن دوران به عنوان دوران ثبات و امنیت یاد می‌شود. هم‌چنین حوزه خلیج فارس در ترسیم و جبهه بندی ژئواستراتژیک آن دوران جهان یکی از سه جبهه ژئواستراتژیک آن دوران قلمداد می‌شد که ارزش آن با دو جبهه استراتژیک غرب و جنوب شرق و شرق آسیا برابر بود. همین اهمیت ژئواستراتژیکی منطقه خلیج فارس باعث شد تا ژئوپولیتیک آن نیز از موقعیت ممتازی برخوردار گردد.

این تفکرات استراتژیک و به طور کلی روابط بین الملل که بر اساس رقابت‌های ایدئولوژیک شکل گرفته بود به دو دلیل، دیگر نتوانست وضعیت تعادل خود را حفظ کند که این دو عامل عبارتند از:

(الف) به بن بست رسیدن استراتژی‌های نظامی که ناشی از سیر تحول سریع استراتژی‌های نظامی بود.

(ب) بالا بودن هزینه برقراری موازنه استراتژیک در جهان.

لذا ساختار قبلی به اجبار مورد تجدید نظر قرار گرفت که خروجی آن را باید در تخریب دیوار برلن و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جستجو کرد. در این راستا بود که قلمروهای ژئواستراتژیک جهان در هم ادغام و در نتیجه مناطق ژئوپولیتیک قبلی نیز دچار تغییر و تحول شدند و در این راستا موقعیت ژئوپولیتیک حوزه خلیج فارس به طور عام و کشور ایران به طور خاص دچار تحولاتی شد، به این شکل که جنوب غربی آسیا و حوزه دریای سرخ به عنوان یک قلمروی ژئواستراتژیک مستقل مطرح گردید. از سوی دیگر مفاهیم و معیارهای امنیتی نیز دچار تغییر و تحول جدی گشت، لذا برای آن که بتوانیم به یک الگوی صحیح در جهت برقراری امنیت پایدار در حوزه خلیج فارس دست یابیم باید نگاهی به دستور کار امنیتی جهان در قرن بیست و یکم داشته باشیم. خطوط اصلی دستور کار امنیتی جهان عبارتند از:

(الف) امکان پیش‌بینی و قدرت تحلیل سیاسی و به‌گفته دیگر آینده‌نگاری سیاسی در جهانی که در آن قرار گرفته‌ایم که در قرن بیست و یکم بسیار افزایش خواهد یافت و بر خلاف دوران جنگ سرد بسیاری از مسائل بر اساس تحلیل صحیح سیاسی و بر اساس روند موجود در جهان قابل پیش‌بینی و پیش‌گویی است.

(ب) وابستگی بین‌المللی موجب ظهور تعدادی از قدرتهای غیردولتی شده است که به تبع آن، ایفاگر نقش‌هایی در جهان شده‌اند و به عبارت ساده‌تر در دوران جنگ سرد دولت‌ها نقش آفرین بودند ولی در عصر جهانی شدن و قرن بیست و یکم، سازمان‌های غیر دولتی نقش آفرینی خواهند نمود، تا جایی که، ممکن است این نقش آفرینی به سقوط و انهدام حکومت‌ها نیز منتهی گردد. در دوران جنگ سرد تلاش قدرت‌ها به مدت پنجاه سال در خدمت حفظ توازن نظامی بود، در حالی که در قرن بیست و یکم و در ادبیات جهانی شدن، استراتژی‌های نظامی در الویت پنجم قرار گرفته‌اند. بنابراین توازن ژئواکونومیک، جای خود را به توازن ژئواستراتژیک خواهد داد. نکته حائز اهمیت این است که در نقشه قلمروهای ژئواستراتژیک جهان، در قرن بیست و یکم، همه قلمروهای ژئواستراتژیک با مناطق ژئوپولیتیک در تطابق کامل قرار دارند، به جز خاورمیانه که مرزهای شمالی و سنتی آن با مرزهای خاورمیانه مدرن هماهنگی ندارد و این مسئله خود بر پیچیدگی امنیت حوزه خلیج فارس می‌افزاید.

باید گفت که، فروپاشی حساب شده شوروی سابق، هیچ تغییری در مرزهای ژئواستراتژیک ما به عنوان یک کشور حوزه خلیج فارس ایجاد نکرده است، لذا برآورد کشور روسیه فعلی این است که یک خلاء استراتژیکی در اطراف قلمرو تحت نظارتش به وجود آمده و اگر از این خلاء حداکثر بهره‌برداری را نبرد امکان اینکه بتواند از قدرتهای رقیب امتیازی بگیرد بسیار ضعیف است. بنابراین تمایل روس‌ها برای نزدیک شدن به کشورهای حوزه خلیج فارس به ویژه ایران به عنوان یک کشور غیرقابل جایگزین در اینجا قابل توجیه است. در اینجا می‌توان انطباقی بین استراتژی چین و روسیه در نظر گرفت.

می‌توان گفت که در قرن بیست و یکم، شاهد این خواهیم بود که دو قلمرو چین و روسیه ملزم می‌گردند در قالب یک واحد ژئواستراتژیک قرار بگیرند. بر این اساس نزدیک شدن چین به حوزه خلیج فارس نمایانگر شکل‌گیری یک اتحاد استراتژیک جدید بر اساس انطباق فوق در منطقه است. حال مسئله مهم این است که با توجه به تعارضات بین اهداف استراتژیک غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و قدرت‌های رقیب در اوراسیا که خلیج فارس را به عنوان یک هدف در نظر می‌گیرند چگونه کشورهای حوزه خلیج فارس می‌توانند به یک امنیت واقعی و پایدار دست یافته و در واقع در جهت شکل‌دهی به یک نظام سیاسی منطقه ای و بومی که بتواند در این تحولات دوران موسوم به صلح سرد هم بتواند منافع ملی آن‌ها را حفظ نماید و هم ثبات سیاسی را در پی داشته باشد. به طور کلی می‌توان گفت که اگر کشورهای کلیدی منطقه خلیج فارس یعنی ایران و عربستان و عراق به‌نحوی بتوانند از موقعیت ژئواکونومیکی خود که می‌تواند یک نظم استراتژیک مشترک ایجاد نماید به توافق برسند، آنگاه به جرات می‌توان گفت که اگر این استراتژی بر پایه اعتمادسازی، از یک ثبات برخوردار باشد، مسلماً نه تنها دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس کمرنگ و یا حتی بی‌رنگ خواهد شد، بلکه در نهایت از آن پشتیبانی نیز خواهند کرد.

منابع:

- آقازاده، غلامرضا (۱۳۶۹). مجموعه مقالات سمینار بررسی مسائل خلیج فارس، انتشارات مرکز مطالعات خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، تهران.
- احمدی حمید (۱۳۷۷). ریشه‌های بحران خاورمیانه، انتشارات مؤسسه کیهان، تهران.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۴). سیاست خارجی منطقه‌ای ایران (بخش اول)، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۱۲، شهریور.
- پیشگاهی فرد، ابعاد جهانی شدن، مجله دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی تهران، ۱۳۸۰، شماره ی ۴۵.
- حافظ نیا محمدرضا (۱۳۷۱). خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، انتشارات سمت، تهران.
- حیدری عبدی، احمد (مهر و آبان ۱۳۷۸)، «اتحادیه منطقه‌ای خلیج فارس؛ موانع و مشکلات شکل‌گیری»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۱۴۶ - ۱۴۵.
- حیدری غلامحسین (۱۳۸۸). جزوه کلاسی درس جغرافیای سیاسی و نظام بین‌الملل - ترم اول سال تحصیلی ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸.
- خسروی، محبوبه و ابراهیمی، زهرا (۱۳۸۲). فن آوری آموزشی و جهانی شدن، مجموعه مقالات همایش جهانی شدن، حدیث امروز، قزوین.
- رضایی مهدی (۱۳۸۲). حضور نظامی ایالات متحده در عراق پس از جنگ، کتاب آمریکا (۲)، انتشارات مؤسسه ابرار معاصر، تهران.
- رنجبر مقصود (۱۳۷۸). ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. انتشارات مؤسسه ابرار معاصر، تهران.
- سیمبر رضا (۱۳۸۵). منطقه گرایی در جغرافیای سیاسی جهان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، تهران.

صوره بحر فارس (نقشه دریای فارس) از ابواسحق ابراهیم الفارسی استخری (قبل از ۳۱۸-۳۱۶ هـ - ق / ۹۳۰-۹۵۷ میلادی) نقل از نسخه خطی ترجمه فارسی المسالک والممالک استخری به خط ابن ساوجی (۷۲۶ هـ - ق) کتابخانه موزه ملی ایران (ایران باستان) تهران.

عزتی عزت الله (۱۳۸۲). ژئوپلتیک در قرن بیست و یکم، انتشارات سمت، تهران.

متقی ابراهیم، (۱۳۷۵). «شاخص‌ها و چالش‌های الگوی امنیتی یک قطبی در خلیج فارس»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۷۵).

مویر ریچارد (۱۳۷۹). در آمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر و سیدیحیی صفوی. انتشارات سازمان جغرافیائی، تهران.

میخائیلویچ دیاکونوف (۱۳۸۰). میخائیل ؛ تاریخ ایران باستان، انتشارات علمی و فرهنگی پیگولووسکایا ن، تهران.

Archive of SID